

برمکیان

یحییٰ - فضل - جعفر

یا

دورنمائی از

عصر طلائعی اسلام و دستگاہ خلفای عباسی

تألیف :

پروفیسر محمد عبدالرزاق کانپوری

ترجمہ و نگارش :

سید مصطفیٰ طباطبائی و رام . ہ . بودراجا

(از چاپ پنجم)

از اشاعت

کتابخانہ نسائی

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
مَا كَانَ حَدِيثًا يُغْتَبَرُ ۝ ۱۱۱-۱۲

همانا حکایات آنان عبرت کامل برای
خردمندان است و این قرآن سخنان
ساخته و پرداخته نیست

این کتاب در تاریخ ۴۸/۷/۹ در دفتر کتابخانه علی تحت شماره ۴۴ به ثبت رسیده است

این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه بسمایه کتابخانه سنائی در چاپخانه
حاج محمدعلی علمی پیچاپ رسیده است

پیش‌گفتار

یکی از روزهای خرداد سال ۱۳۳۲ که در اردو بازار (بازار کتاب فروشان) شهر دهلی کهنه پرسه می‌زدم، کتابی در زبان اردو بنام البراهمه بدستم افتاد. این کتاب نفیسی که تا آن تاریخ پنج بار بچاپ رسیده اثر يك دانشمند مسلمان بنام پرفسور محمد عبدالرزاق کانیپوری بود نگارنده بایک نگاه اجمالی به فهرست مطالب آن دریافتم که نویسنده ارجمند در تهیه و تدوین این شاهکار تاریخی سالیان دراز از عمر گرانمایه خود را صرف کرده و زحمات بسیاری را بر خود هموار نموده است. . .

راجع به برهمنیان بخصوص زناشوئی جعفر برهمنی با عباسه (خواهر هارون الرشید) تا کون کتابهای زیاد بزبانهای گوناگون انتشار یافته که متأسفانه بیشتر آنها از حدود داستان سرائی تجاوز نمیکنند در حالی که پرفسور عبدالرزاق با مراجعه بصدها مدارك صحیح و نوشته‌های مورخان معروف اسلامی موضوع را مورد بررسی قرار داده و خدمات این خاندان اصیل و نجیب ایرانی را بمعارف اسلامی با قلم شیوای خود تجزیه و تحلیل کرده است. از این گذشته مؤلف محترم دورنمایی از عصر طلائی اسلام و دستگاه خلفای عباسی، سازمانهای لشکری و کشوری، انجمنهای علمی

و ادبی، فنون و هنرهای زیبا، نهضت‌های فکری و عقلی، پیدایش فرقه‌های مذهبی و بسیاری از مسائل دیگر را در نظر خوانندگان بخوبی مجسم می‌سازد. از این‌رو موضوع کتاب برای نگارنده به اندازه‌ی غالب و دلچسب بود که از همان تاریخ برای مدت شش‌ماه به آموختن زبان اردو یا هندوستانی (که فقط از حیث رسم الخط باهم تفاوت دارند) پرداختم و در طول آن مدت پنجاه صحیفهٔ آن را بفارسی برگردانیدم ولی در زمان اقامت در هند به تکمیل آن موفق نشدم و اکنون خوشوقتم که این ارمغان نفیس را پس از سالیان دراز در دسترس خوانندگان گرامی می‌گذارم.

در پایان لازم میدانم از کمک‌های بی‌دربع دوست فاضل آقای رام بودراجا در تفسیر بسیاری از ترکیبات و ترجمهٔ اصطلاحات سانسکریت متن کتاب بدین‌وسیله سپاسگزاری بنمایم.

دیباچه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدور همین کتب تری وصفون کی رقم کا

حقا کہ خداوند ہی تولوح و قلم کا

(شاعر اردو)

یعنی: بندہ کی میثوند اوصاف پروردگار را بگوید

حقا تو خود خداوند لوح و قلم هستی

بندہ همان به کہ ز تقصیر خویش عذر بندرگاہ خدا آورد

ورنہ سزاوار خداوندیش کس نتواند کہ بجا آورد

(سعدی)

واقعہ نویسی و سیرت نگاری (بیوگرافی) یکی از رشتہ های مهم

تاریخ است۔ چہ بسا نویسندگان باہمہ توانائی قلم و اطلاعات وسیعی کہ

دارند در طی این راہ خطرناک و درمہای سنگلاخ آن بزمین میخورند

ولی نومید نمیشوند و برای رسیدن بہ ہدف تمام دشواریہا را بر خود ہموار

کرده همچنان براه خود ادامه میدهند و شاید بگفته دانشمند عرب
 جاحظ^۱ هم زیاد توجه ننمایند: «مَنْ صَنَّفَ فَقَدْ اَشْتَهَرَ، فَاِنْ اَحْسَنَ فَقَدْ
 اَسْتَظْفَرَ» و آن آساء فقده استهتف و سرانجام از آن راههای ناهموار میگذرند
 ولی چقدر جای تأسف است که بسیاری از دانشمندان و نویسندگان ما کزینت
 بخش کرسیهای استادی دانشگاهها هستند و هزاران دانشجو در حلقه‌های
 درس آنان علوم معقول و منقول، حکمت و فلسفه، طبیعیات و ریاضیات را
 فرا میگیرند، به واقعه نگاری و فروع آن توجهی نمیکند.

استعداد علمی و اطلاعات تاریخی نویسنده این کتاب بدرجه يك
 فرد متوسط هندی است و چه به‌شاه‌سواران این میدان برنگارنده خرده
 بگیرند که قهرمانی در این قسمت از تاریخ نویسی از آن کسی است که
 در رشته‌های گوناگون ادبیات، زبان شناسی، علم الرجال و فلسفه تاریخ
 سرمایه کافی داشته باشد و نویسنده با این بضاعت مزجاة چگونه میتواند در
 این مسابقه با آنان شرکت جوید؟ درحالی که نباید فراموش کنند که هر
 مسلمان هندی باید در نگهداری زبان ملی و افتخارات باستانی در خور
 توانائی خویش بکوشد و با نگارش اثری، هر اندازه هم ناچیز باشد، برگنجینه
 ادبیات ملت خود بیفزاید.

بطوریکه میدانیم زبان مادری مسلمانان هند زبان اردو است و
 سرمایه ادبی این زبان را تا یکصد و پنجاه سال پیش کتابهایی مانند:
 مثنوی میر حسن، چهار درویش، حاتم طائی، داستان هزارویک
 شب، داستان امیر حمزه، عاقی والدین، زهر عشق، گلزار نسیم
 و چند دیوان شعر و اینگونه افسانه‌ها تشکیل میدادند. اردو در عهد
 شهراران مغول در هند زبان آرتش بود و پس از تسلط دولت انگلستان در

شبه‌قاره زبان رسمی دستگاه دولتی گردید تا آنکه از سال ۱۸۳۶ روزنامه‌ها و هائی باین زبان انتشار یافت و رفته رفته بر اثر همت گروهی از دانشمندان کتابهای علمی و ادبی و تاریخی از طرف **جامعه دهلی** تألیف و ترجمه شده و در دسترس عموم قرار گرفت

بطوریکه در عصر ما تالیفات پیشمار در رشته های گوناگون علوم و فنون و هنرهای زیبا در زبان اردو برای دانش پژوهان و دانشجویان آماده گردیده است ، و اگر نقیصه‌ئی در این مجموعه باشد همانا نداشتن کتابهای تذکره و سوانح عمری بزرگان و قهرمانان عالم اسلام است . البته از ترجمه احوال کشورگشایان هند کم و بیش کتابهایی به چاپ رسیده است ولی تاریخ اسلام تا مرزهای این کشور پایان نمیرسد بلکه در بسیاری از سرزمینهای آسیا ریشه عمیقی دوانیده و در نتیجه کشورها از نظر رویدادهای تاریخ با سایر سرزمینها بستگی کامل دارد ، اما تاریخ شبه جزیره عربستان را که مرکز پیدایش اسلام و مقر حکومت خلفای راشدین بوده ، از نظر مذهب باید تاریخ عالم اسلام بنامیم .

از آغاز ظهور اسلام تا با امروز صدها خانواده در کشورهای اسلامی برخاسته که هر کدام بواسطه فضایل و مزایای اخلاقی و مقام اجتماعی خود از مفاخر تاریخ بشمارند و ما برای اطلاع از حالات و سرگذشت آنان باید به کتابهای عربی مراجعه کنیم در حالی که عربی دانان ما مسلمانان بسیار کم و جوانان ما هم بواسطه نیازمندیهای مادی وقت خود را بفراموشی علوم عصری صرف میکنند و زبان مذهبی خود اهمیت نمیدهند ، و متأسفانه کار بجائی رسیده که اگر وقتی یک دیوان معروف عرب یا اثر یک مورخ اسلامی را بخواهیم باید به کتابخانه‌های اروپا مراجعه کنیم . **ابن خلدون** ، ابن رشد

حاج خلیفه، ابن بطوطه و مقریزی و بسیاری دیگر از ستارگان درخشان عالم اسلام را کمتر کسی از مسلمانان هند می‌شناسند، دواویزه بن شعرا و سخنوران عرب مانند تأبط‌شرا، عنتره، بختری، ابو تمام، جریر و فرزدق را شاید معدودی خوانده باشند، در حالی که در آلمان، انگلستان و فرانسه هزاران نفر این آثار را بدقت بررسی کرده و قرآن کریم را گروهی از خاورشناسان بزبانهای بیگانه ترجمه و موشکافی کرده‌اند.

براستی جای افسوس است که ما مسلمانان چگونه میراث گرانبهای نیاکان خود را برایگان از دست داده و کارنامه‌های علمی آنان را برطاق نسیمان نهاده‌ایم ..

بهر حال امیدوارم روزی بجای زاغ و زغن هزارستان بر شاخه‌های گل نمده سرائی کند و این خزان هر چه زودتر پایان رسد تا ما با گامهای بلند و استوار با زمانه پیشروی کنیم و **دُرْمَعٌ أَقْدَهُرْ كَيْفَ مَسَاهِرِ** را سر مشق خود قرار دهیم .

فوائد تاریخ
 کره زمین بدان اندازه‌ئی پهناور و بزرگ است که یک مسافر پیاده در سراسر عمر خود نمیتواند از این سر تا آن سر دنیا را به پیماید . در این خاکدان صدها کشور های بزرگ و کوچک و سیلند حکومت های گوناگون اداره شده و میشوند ، در هر يك از این سرزمینها اصول قانون و عدالت و تجارت ، نوع محصولات ، فصول و مراسم با سرزمین دیگر تفاوت دارد ، اوضاع و احوال مردم ، آداب و اخلاق و عادات آنها باهم متفاوت است و بدون خواندن تاریخ هیچ کس نمیتواند از سرگذشت سایر اقوام اطلاعی بدست آورد ...

هر وقت بارزندگی بردوش ما سنگینی کند و یا از ناسازگاریمهای زمان زبان
بشکایت بگشائیم، برای رفع اندوه و پریشانی افکار خود تاریخ دیگران را
میخوانیم و از آن درس عبرت میگیریم .

خردمندان عقل و حس راتنها وسیله درك معلومات میدانند ، ولی
باكمك عقل نه میتوان به حقیقت اشیاء پی برد و نه از اوضاع و احوال مردم
جهان آگاهی یافت بلکه مدار درك عالم بر محسوسات و محسوسات هم
بنوبه خود به مشاهدات و دیدنیها بستگی دارد ، و چون سیر و گردش در
سراسر جهان و آزمایش مردم آن از محالات است از اینرو باید از راه
کنجکاو و موشکافی در تاریخ گره گشائی کرد و از حوادث و رویدادها ، علل
عظمت و انحطاط اقوام ، پرده ابهام را برداشت . ملل بزرگ دنیای قدیم
مانند مصریان ، کلدانیان ، یونانیان و رومیها که وقتی بر دنیا بزرگی
میکردند ، از دولت تاریخ خود زندگی میکنند . مناسبت دیگر انسان با تاریخ
آنست همانطور که چشم از دیدن و گوش از شنیدن و زمین از بارش باران سیر
نمیشود ؛ لا تشبع العين من نظیر و لا تسمع من خبر و لا الارض من مطر
ما هم از شنیدن خبرهای خوش و مسرت بخش هیچگاه خسته نمیشویم . و
نیز صحت روایت ناقلان اخبار ، تحقیق و تنقید از گفته های آنها بسته
بتاریخ است و بگفته ارسطو قومی که دارای اصالت نژادی و فکر صحیح
باشد تاریخ همواره پشتیبان او خواهد بود . از مطالعه تاریخ حس حق پرستی
و حقیقت جوئی در انسان پدید میاید و نتایج تبهکاری و نکوکاری در نظرش
بخوبی مجسم میگردد .

سوانح زندگانی افراد که آن را در یونانی
بیوگرافی و در زبان انگلیسی لایف و در

سیرت یا ترجمه احوال

عربی سیرت میگویند، یکی از شعبه‌های مهم تاریخ است.

گرچه تذکره نویسی از روزگاران قدیم در بسیاری از کشورهای رواج داشته ولی پس از یهودیان و یونانیان و رومی‌ها، دانشمندان اروپا برای تدوین این فن زحمات زیاد بر خود هموار کرده و از قرن هفدهم میلادی اصول و فروع آن را برشالوده صحیحی استوار ساخته‌اند، آنها هدف و مقصد **بیوگرافی** را بکلی تغییر داده و از سوانح عمری افراد فلسفه خاصی بوجود آوردند زیرا تذکره نویسان اروپا تا قرن پانزدهم حوادث زندگی پیشوایان مذهبی را بیشتر با افسانه‌ها و داستانها مخلوط کرده و از نظر شعائر دینی آنرا عنصر مهمی می‌شمردند.

کار لایبل مورخ انگلیسی میگوید: اهمیت تاریخ گذشتگان از تاریخ معاصران بمراتب بیشتر است، زیرا رسوم و عادات و آئین ملی هر قومی را بهتر مشخص می‌سازد ...»

نویسنده معاصر ما الطاف حسین در کتاب **زندگانی سعدی** مینویسد:

«سوانح عمری بزرگان یادگار جاویدانی است که بر اثر کوشش خستگی ناپذیر خود در دنیا می‌گذارند و کارنامه‌هایی از مساعی جمیله خویش بدست آیندگان میدهند. برای ملت‌هایی که از اوج ترقی به پرتگاه بدبختی سقوط کرده، خواندن سرگذشت پیشینیان تازیانه عبرتی است که آنان را از خواب سنگین غفلت بیدار می‌سازد تا شکوه و بزرگی دوران گذشته زندگی را از سرگیرند ... هیجانات روحی **تو تر** مصلح دیانت مسیح و شهرت جهانی **فرانکلن** بر اثر خواندن سوانح زندگانی چندتن از بزرگان دنیا بود. **بیوگرافی** مانند يك ندای غیبی با آوازه‌ها

بشما میگوید :

برخیزید ! براه افتید ! شما نیز ینوبه خود چنین کارهای بزرگ انجام دهید .



در نتیجه همین مطالعات و ملاحظات است که نگارنده قلم در دست گرفته به نگارش ترجمه زندگانی و سوانح عمری دودمان برمکیان می پردازم . داستان بخشش و دریا دلی و نیز خدمات فرهنگی و اجتماعی این خاندان در عصر طلایی اسلام طوری است که بوصف راست نیاید . شما پس از خواندن این کتاب بمعنای داد و دهش پی میبرید و خواهید دید که عوام و خواص آن عصر از جوانمردی آنان چه بهره ها برده و دست آخر چگونه بر اثر رشک و حسد ، کینه توزی و بدخواهی دشمنان ، در یک چشم بر هم زدن تباه گردیدند و جز نام و آثار جگر خراش یادگاری از خود بر جای نگذارند . . . بلی ! هارون الرشید افراد آن خاندان را پس از آنهمه خدمات صادقانه بخاک مذلت افکند ولی تا دم مرگ از کرده خود پشیمان بود و دیگر وزیر دلسوز و با تدبیری مانند جعفر برمکی نصیب نگردید .

درباره برمکیان کتابهایی مانند: الوزراء و الکتاب : جهشیاری ائمسالك فی احوال البرامک : مرزبانی و اخبار البرامک ابو الفرج اصفهانی (این کتاب مفقود شده و نسخه آن نایاب است) و چند کتاب دیگر نوشته شده است . ولی نگارنده در جمع آوری کتاب خود به بسیاری از مصادر فارسی ، انگلیسی و عربی از طبری ، مسعودی ، ابن اثیر ، ابن خلدون ، صبح الاعشی ، اغانی ، دائرة المعارف

بریتانیکا، دائرة المعارف اسلامی و بسیاری از کتابها و مجله های علمی و تاریخی مراجع و نام آنها را در فهرست مصادر کتاب ذکر نمودام در خاتمه باید بگویم تهیه کتابی بهتر از این برای ما امکان پذیر نبود چنانکه نمیتوانم بگویم که حق مطلب کاملا ادا گردیده است. **حسبنا الله و نعم الوکیل**
نعم المولی و نعم النصیر

۱- آغاز دولت برمکیان و حکومت‌های

باستانی ایران

برمکیان از کدام خاندان برخاسته‌اند؟ مرزوبوم آنها کجا بوده؟
و ستاره اقبال آنان از کجا درخشید و در کدام سرزمین افول کرد؟ پیش از
پاسخ باین پرسش مهم و تاریخی باید دانست که نام این خاندان در تاریخ
اسلام از چه زمان ذکر گردیده است.

تاریخ برمکیان بدو بخش جداگانه تقسیم می‌شود: یکی دوره باستانی
ایران و دیگری عصر اسلام یعنی از زمان خلافت عثمان. پس از خلیفه سوم
در زمان سلیمان بن عبدالملک و ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی
(۱۳۲ هـ) نام آنها را کم و بیش در صفحات تاریخ می‌خوانیم تا آنکه در دوران
خلافت هارون الرشید مصدر کارهای بزرگ گردیدند و نفوذ و قدرتشان
باوج کمال رسید و سرانجام در سال ۱۸۷ هـ بدست این خلیفه تباہ شدند
و سرگذشت آنان بصورت يك فاجعه بزرگ و داستانی عبرت انگیز جلوه‌گر
گردید.

بطوریکه می‌گویند تاریخ قدیم و سلسله نسب آنها تا با امروز نزد

موبدان زرتشتی موجود است ولی متأسفانه از نشان دادن آن بدیگران خودداری میکنند ، در اینصورت برای اطلاع از سرگذشت آنها بهتر است به کتابهای تاریخ و جغرافیای عرب مراجعه بنمائیم :

ابوبکر محمد معروف به ابن الفقیه همدانی (وفات ۱۹۰ هـ)
ویاقوت حموی^۲ راجع به شهر بلخ و نوبهار چنین می نویسند :

عمر بن ازرق کرمانی گوید که
خاندان برمکی از روزگاران بسیار
قدیم و پیش از دوران ملوک الطوائف،
در بلخ بسیار مورد احترام و رعایت
بودند .

« قال عمر بن الازرق الکرمانی کانت
البرامکه اهل شرف علی وجه الدهر
ببلخ قبل ملوک الطوائف »

گفته مورخ کرمانی چون معنایی است که حل آن ساده و آسان نیست
و برای پی بردن بحقیقت آن نخست باید دید حکومت ملوک الطوائف قدیم
کی و در کجا و از چه عناصری تشکیل گردیده بود و از اینرو تاریخ
باستانی ایران را باید بطور اجمال بررسی کنیم .

طبق تحقیقات تاریخی باستان شناسان معاصر تاریخ ایران^۳ به هشت
دوره متمایز تقسیم میشود و این تقسیم بدوره های بسیار قدیمی ایران بستگی
ندارد بلکه بدوره وسطای تاریخ این کشور مربوط میباشد .

پای تخت قسمت یاختری ایران که بنام مدیا
(Media) خوانده می شد در اکبتانه یا

دوره وسطی

هگ متانه (همدان) بود . تاریخ پادشاهان این حکومت که از سال
۷۳۰ پیش از میلاد آغاز میشود متأسفانه در دسترس ما نیست و این همان

خاندانی بود که تاریخ نویسان ایران آنان را سلسله پیشدادیان مینامند و سرسلسله آن کیو مرتبه (کیومرث)^۵ بوده است .

دوره هخامنشی در سال ۵۵۰ پیش از میلاد خاندان بزرگی بنام

هخامنشیان بر تخت سلطنت جلوس کردند

و نخستین پادشاه آنان بنام سیروس یا کوروش بزرگ معروف است . دوره ۲۲۰ ساله پادشاهان هخامنشی در ایران از دوران با عظمت و پرافتخار بود . ولی در زمان دوازدهمین یا آخرین فرمانروای این سلسله اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد و جنگهای معروف گرانیک و ایسوس رخ داد و شهریار ایران بر اثر خیانت دو تن از وزیران خود کشته شد و اسکندر تخت جمشید را آتش زد و دولت هخامنشی منقرض گردید ، و نیز کتاب مقدس زرتشت را که روی ۱۲ هزار پوست گاو با آب زرین نوشته شده بود سوزاند .

این واقعه یکی از پیش آمدهای ناگوار تاریخ ایران^۶ بود چنانکه خود اسکندر بعدها از آن بشیمان گردید و دو وزیر خیانت پیشه را بدار مجازات آویخت و فردوسی^۷ درباره آن چنین میگوید :

سکندر همه جامه ها کرد چاک	بتاج کیان بر پراکند خاک
فروریخت از چشم او آب خون	دوتا کرد پشت و سر خود تگون
یکی دخمه کردش به آئین اوی	بدانسان که بد فره دین اوی
تنش زیر کافور شد ناپدید	وزان پس کسی روی دارا ندید
چوپرداخت از آن دخمه ارجمند	ز بیرون بزد دارهای بلند
یکی داد بر نام جانوسیار	دگر همچنان از در ماهیار

دوبندخواه رازنده بردار کرد سر شاه کش مرد بیدار کرد

ابوالحسن مسعودی^۱ (وفات ۳۲۶ هـ) و فردوسی (وفات ۴۱۵)

را عقیده بر اینست که نام خاندان هخامنشی در اصل کیانی بوده و در زبان یونانی آنرا ای. کی. می. نی. آن تلفظ میکردند، در حال این دومین سلسله از شهریاران داستانی تاریخ ایران است و فردوسی وقایع دوران سلطنت پادشاهان آن را به تفصیل گفته است.

کیکاوس، کیخسرو، کیقباد، سهراب، و گشتاسب از سلسله

نخست و اسفندیار، بهمن دراز دست، دارای بزرگ از شهریاران، سلسله دوم این خاندان بودند. ولی متأسفانه تاریخ نویسان یونانی نام این پادشاهان را به اندازه‌ئی تحریف کرده که شناسائی هر یک از آنها بی نهایت دشوار است، در عین حال، نباید فراموش کرد که نوشته‌های یونانیان به اندازه‌ئی صحیح و درخور اعتماد است که ایرانیان نیز از آن استفاده میکنند و شاهنامه فردوسی بهترین گواه بر این ادعا میباشد.

بگفته مورخین ایرانی و عرب کیانیان مدت ۵۷۰ یا ۷۱۸ سال

طبق افسانه‌های ملی در ایران سلطنت داشتند و کارنامه‌های آنها تا به امروز در سنگ نبشته‌های کوه بیستون^۱ و نقش رستم^۲ موجود است.

دوره ملوک الطوائف از کشور کشائی اسکندر و کشته شدن دارا تا پادشاهان اشکانی یا تاجگذاری اردشیر بابکان را (۲۲۶ م) دوره

ملوک الطوائف و در اصطلاح يك وقته یا فاصله^۳ در تاریخ ایران مینامند.

در سراسر این دوره (۵۵۶ یا ۵۳۱ سال) ایران يك حکومت مرکزی و فرمانروای مستقلی از خود نداشت و چند تن از شاهزادگان در استانهای این کشور بنام ملوک الطوائف حکومت میکردند ، چنانکه فردوسی^{۱۳} گوید :

پس از روزگار مکندر جهان که گوید کرا بود تخت مهان ؟
 بگیتی بهر گوشه‌ئی هر یکی گرفته زهر کشوری اندکی
 چو بر تخت شان شاه بنشانند ملوک الطوائف همی خواندند
 از اینگونه بگذشت سالی دو بیست تو گفتی که اندر جهان شاه نیست

و چون اشک بن اشکان نخستین فرمانروای این دودمان بود از این جهت بنام سلسله اشکانیان شهرت یافتند . حکمرانان این سلسله نزدیک يك صد نفر بودند و فردوسی نام و سرگذشت^{۱۴} برخی از آنان را در شاهنامه ذکر نموده و همان کسانی هستند که عمر کرمانی بدانها اشارت کرده است و تاریخ برمهکیان در حقیقت از زمان کی سهراب یعنی پیش از حکومت ملوک الطوائفی آغاز میگردد .

اکنون باید بدانیم که نویسندگان ایران

نویسندگان ایران تاریخ برمهکیان را از چه زمان آغاز کرده‌اند ؟
 و برمهکیان

۱ - سیاست نامه ، تألیف حسن نظام -

الملک طوسی (وفات ۴۸۵ هـ) راجع به وزرای نامدار ایران می نویسد :

« روزی سلیمان عبدالملک (۹۷ هـ) بار داده بود و بزرگان

دولت و ندما حاضر بودند ، بر زبان او چنان رفت که ملک من از ملک

سلیمان بن داود اگر بیشتر نیست کمتر هم نیست ، الا اینکه او را دد و

دیو و پری بفرمان بودند مرا نیست و از گنج و تجمل و مملکت و فرمانروائی

که امروز مراست در همه جهان کسی رانیست. یکی از بزرگان حاضر بود او را گفت که بهترین چیزی که در مملکت باید و پادشاهان را بوده است مملکت ما ندارد، گفت آن چیست؟ گفت آن وزیری که در خورتو باشد نداری. گفت چگونگی؟ گفت: تو پادشاه و پادشاه زاده‌ئی وزیر هم وزیر زاده باید کافی که ده پدر او وزیر بوده باشند. گفت در جهان وزیری بدین صفت که تو یاد کرده‌ئی بدست آید؟ گفت: آید. گفت کجا؟ گفت به بلخ. گفت: آن کیست؟ گفت: جعفر بن برمک است که پدران او تا اردشیر بابکان وزیر بوده‌اند. نو بهار بلخ که آتشکده قدیم است برایشان وقف است، چون اسلام پدید آمد و ملک از خاندان عجم برفت، پدران او به بلخ مقام کردند و هم آنجا بماندند، وزارت ایشان را موروث است، و کتابتها از ترتیب و سیر وزات نهاده که چون فرزندان ایشان خط و ادب بیاموختند آن کتب بدیشان دادندی تا یاد گرفتندی و بسیرت ایشان پرورش یافتی، بر قاعده پدران از همه جهان وزارت او را شاید،

۲- نزهة القلوب: تألیف حمد الله مستوفی قزوینی ۱۶ (۷۴۱ هـ)

وی مینویسد: دولت برامکه از سال ۹۷ هـ آغاز شد و اول ایشان جعفر برمکی که به بلخی مشهور بود از تخم گودرز دستور اردشیر بابکان است و نود سال دولت وزارت در خاندان او بود. از ایشان پنج کس وزارت کردند، جهان کرم و کریم جهان بودند.

۳- مبدأ و معاد^{۱۷} سلیمان بن عبد الملك اموی وقتی گفت ملک من بیش از سلیمان است، مصاحبانش گفتند وزیری که باین همه ممالک برسد نداری. از وزرای اکسره جعفر نام جوانی ساکن نو بهار بلخ است و او را باید طلبید. ملوک عجم قریه نو بهار وقف آتشکده بلخ داشتند و تولیت آن به برامکه گذاشتند و در دولت اسلام آتشکده بر طرف شد. اما قریه در تصرف برامکه مانده بود. جعفر مسلمان شده از علوم عربی بهره یافته

و علم حساب از آباء میراث دارد و امروز بی نظیر است . سلیمان او را به‌عزاز طلبید و وزارت بخشید . ایشان از اولاد جاماسب بودند و برهک لقب جعفر بن جاماسب بود که زر جعفری بوی منسوب است که علم کیمیا میدانست و بقولی متولی آتشکده را برهک میگفتند و نیز گفته‌اند برهک نو بهار بلخ است .

از این عبارات بچند نکته تاریخی پی میبریم :

۱- نیاکان جعفر از وزیران ساسانیان بوده‌اند .

۲- آتشکده بلخ که تولیت آن را برمکیان داشتند نامش نو بهار

بود .

۳- برمکیان از نواده‌های جاماسب حکیم بودند و خود او وزیر:

و مشیر نهراسب کیانی بود و جعفر بلخی نیز از همان دودمان و لقب او برهک بوده است و او علم حساب و کیمیا را بخوبی میدانست (در دودمان برهک فقط یک نفر بنام جاماسب حکیم بوده است) .

۴- در اینکه لقب متولی آتشکده بلخ یا نام نو بهار بلخ برهک بوده ، مدارک تاریخی که در دسترس فردوسی ، خواجه نظام الملک و حمدالله قزوینی بوده متأسفانه از میان رفته است و از صد هاسال باینطرف فقط روایت این بزرگان مورد استناد قرار میگیرد در هر صورت حالات برمکیان در روضة الصفا و برخی از تصنیفات متأخرین به تفصیل ذکر شده است

ما پیش از این به بستگی برمکیان با دربار شاهان

تاریخ عظمت بلخ ایران اشارت کردیم و اکنون باید بتاریخ مختصر

بلخ (محل آتشکده نو بهار) بپردازیم .

بلخ یکی از چهار شهر^{۱۸} مهم استان خراسان بود و از نظر تاریخی بنام ام‌البلاد شهرت داشت. کیومرث پیشدادی بنیادگذار این شهر بود ولی در عهد ظههورث و منوچهر کاخ‌ها و عمارات شاهانه در آنجا برپا گردیدند، سپس لهراسب آنجا را پای تخت خود قرارداد و بر رونق و شکوه آن افزود... و در همان تاریخ که بخت نصر پادشاه بابل شهر بیت‌المقدس را ویران ساخت لهراسب^{۱۹} به آبادانی و آرایش بلخ وقت خود را مصروف میداشت.

بلخ را باختر^{۲۰} هم میگفتند زیرا یکی از شهرهای مهم خراسان بود و در يك فرسنگی آن دهکده‌ئی باین نام وجود داشت و پس از آنکه رو بویرانی نهاد، بلخ بجای آن پای تخت شاهان کیانی گردید. ایرانیان مشرق را باختر میگویند و گاهی نیز بر مغرب اطلاق میکنند و چون آفتاب از شرق میتابد از این جهت استان خراسان را مشرق مینامند و در زبان یونانی بلخ را بکتیریا میگویند..

بلخ از این جهت نزد ایرانیان مقدس بود زیرا آتش زرتشت نخستین بار در آنجا روشن گشت سپس شعله‌های درخشان خود را در اطراف گیتی بخش کرد و گروه بیشماری از مردم به آتش پرستی گرائیدند. مورخین ایرانی عموماً مینویسند که مردم آتشکده نوبهار بلخ را پیش از اسلام محترم میشمردند و این احترام مذهبی فقط از نظر آتشکده نوبهار رعایت میشده.

بلاذری در کتاب فتوح البلدان^{۲۱} مینویسد:

در عهد اسلام و بلخ در سال ۳۰ هجری بفرماندهی احنف بن قیس و عبدالله بن عامر گشوده گردید و قرار بر این شد که مرزبان سابق

این شهر سالانه چهارصد تا هفصد هزار دینار بعنوان خراج به کشورگشایان
بپردازد . بلاذری فتح بلخ را يك واقعه بی اهمیت شمرده و راجع به
نوبهار و برمکیان به تفصیل نپرداخته است در حالی که بسیاری از
مورخین ایرانی و عرب مینویسند که تولیت نوبهار در برابر خراج سالانه
به جعفر واگذار گردیده بود .

نویسنده گنج دانش مینویسد :

« آتشکده در آن (شهر بلخ) بود از جمیع بزرگتر ، برمک جد
برامکه خادم آنجا بود و وی بر جمیع آن بلاد حکومت داشت و
فرمانروا بود ، تا آنکه در زمان خلیفه سوم بلخ مفتوح شد ، اولاد وی
را نوبت آتش پرستی سر آمد و باسلام ترغیب نمود ، نزد عثمان آمده متعهد
و ضامن مالیات آنجا شده و حکومت آنجا را گرفته مسلمان شد » و در
کتاب البلدان ابن الفقیه و معجم البلدان یاقوت و تاریخ ماوراءالنهر^{۲۲}
صحت این مطلب گواهی شده است .

یاقوت مینویسد :

متولی نوبهار بلخ خراج را می-
پرداخت بعد اسلام آورد و عبدالله
ناهیده شد آنگاه نزد زن و
فرزندانش به بلخ بازگشت .

وَ كَانُوا ضَمِنُوا مَا لَاعَنِ الْبِلَادِ
أَنَّهُ رَغَبَ فِي الْإِسْلَامِ فَمَا سَلَّمَهُ وَسَمَّى
عَبْدَ اللَّهِ وَ رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَ وَتَدَهُ وَ جَلَدَهُ

بلخ تا زمان خلفای راشدین شهر آبادی بود ولی پس از حمله چنگیز
رو بویرانی نهاد و اکنون کمی دور تر از محل قدیمی آن دهکده ثی در کنار
مزار شریف (افغانستان) باین نام موجود است و آرامگاه حزقیل نبی،

ابراهیم ادهم و شقیق بلخی هنوز زیارتگاه مردم این شهر میباشد .

شدیم خاک ولیکن به بوی تربت ما

توان شافت کزین خاک مرد میخیزد

تا وقتی که آئین ایرانیان باستان در نظر ما روشن

نگردد نمیتوانیم معنای حقیقی **برمک** و **نوبهار**

را دریابیم . زرتشتیان را عقیده بر اینست که

نخستین پادشاه و پیامبر ایشان در دوره‌های ^{۲۴} ماقبل

کیش ایرانیان
باستان و پرستشگاه
آنها

تاریخ **مه آبادان** بوده و طبق بخشهای مختلف **فانون مه آباد** مردم آن

زمان یکتاپرست بودند و تا هزاران سال این عقیده رواج داشت و پس از

پایان زندگی فرستادگان خدای بزرگ عصر کفر و الحاد فرا رسید .

در دوره‌های باستانی پیامبران گذشته از ابلاغ احکام الهی حکومت

هم میکردند و از این جهت **مه آباد**، **جی افرام**، **شای گیلو** و **یاسان آجام**

هم پیامبران و هم فرمانروایان عصر خود بودند و یکتا پرستی را در میان

مردم تبلیغ میکردند .

نخستین پادشاه داستانی ایران **کیوهرت** بود و او را

ملك الارض هم میگفتند . او بر سر زمینهای خشک و بایر حکومت میکرد

و ایرانیان آن عصر حتی از وسائل ساده زندگانی بی بهره بودند . **کیوهرت**

در غارها بسر میبرد ، از پوست شیر و پلنگ و سایر درندگان برای خود

و مردم جامه درست میکرد ، جانوران را رام میساخت ، لوازم خوراک را

فراهم میکرد و با پیشرفت زندگی آئین و مذهب ایرانیان نیز بهمان نسبت

پیشروی میکرد .

پس از کیومرث ، در روزگار جمشید تمدن مرحله های نوینی را پیمود و مردم از نظر دیانت آتش را از مظاهر یزدانی شمردند . . بعد از او اژی دهاک یا بگفته عربها ضحاک پادشاهی رسید و در زمان او ستاره پرستی (مذهب صابئی) آغاز گردید و فریدون و منوچهر این مذهب را بعد از او ج دادند . . نویسنده کتاب دبستان مذهب مینو پسند :

«ستارگان و آسمانها سایه های انوار مجرده اند ، بنا بر این هیاکل سیاره هفتگانه پیراستندی و طلسمی مناسب هر ستاره از کانی ساختند داشتندی . و هر طلسمی از طلسمات را بطالع مناسب در خانه نهاده بودند و هنگام آن بندگی کردند و راه پرستاری سپردندی »

گرچه ستارگان پیشماری بودند ولی از میان آنها این هفت ستاره تأثیر بیشتر داشتند و از سایرین مهم تر بودند . آفتاب را شهنشاه (نیراعظم) آن ستارگان میدانستند از اینرو آفتاب پرستی پیش از هر آئین دیگر شروع گردید و آن کوکب نور مطلق قرار گرفت و ایرانیان بر این عقیده شدند که انبیاء و اولیاء ، حکما و بزرگان بصورت این ستارگان تجلی میکنند ، و در نتیجه پیشوایان مردم مطابق نام سیارات هفتگانه و خواص طبیعی آنها هفت پرستشگاه جداگانه ساختند و هر روز در ساعتی معین مراسم پرستش را در آنجا بجای می آوردند ، و هر یک از آن معبدها متولی مخصوص بخود داشت و اجازه رفتن به معبد دیگر نداشتند و آن پرستشگاه هارا پیکرستان شیدان مینامیدند بدین ترتیب :

۱- کیوان - زحل^{۲۵} - ۲- هرمزد - برجیس - مشتری

۳- بهرام - مریخ^۴ - آفتاب - هور - خور - خورشید - مهر

۵- ناهید - زهره^۶ - تیر - عطارد^۷ - ماه - ماهتاب - قمر

نام و ترتیب این ستارگان بحساب آسمانها از این قرار است :

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل
 بیکر هر ستاره از یکی از فلزات ساخته شده و گرد بود، شکل و صورت و رنگ
 چهره و اوصاف هر کدام از آنها جدا گانه بود. این بیکرها را در ساعت‌های معین
 در معابد می‌گذاشتند و پرستش کنندگان عطارد از سایر ستارگان بیشتر
 بودند. تمام دبیران، حکماء و شعرا، پزشکان و کارمندان حتی بازرگانان
 و معماران و سایر پرستدها عطارد را می‌پرستیدند. بتکده زهره مخصوص
 بانوان بود و متولی آن از میان زن‌ها انتخاب میشد و شب هنگام هیچ مردی
 اجازه ورود به بتکده را نداشت و موقع رفتن پادشاه زن‌ها را کنار می‌زدند.
 رنگ لباس زیارت کنندگان معبد مطابق رنگ بیکره معبد بود و هر يك
 از آن بتکده‌ها از نظر پرستش رندانه، صوفیانه یا شاهانه وضع مخصوص
 بخود داشت. دعا خواندن و حرف زدن با آواز بلند ممنوع بود و روی پهمرفه
 داستان این بیکرستانها بخصوص بیکرستان آفتاب و مهتاب بسیار جالب
 و دلپسند بود.

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم

و هیکل ۲۷ ست ۲۸ آفتاب جهانتاب عظیم تر از

هیاکل دیگر بود و آن گنبدی بود از خشت

بیکرشت ۲۴ آفتاب

طلا و دیون آن مرصع به یاقوت و الماس و عقیق

جهانتاب

و امثال آن بود، و بیکر لیراعظم را از طلای

احمر ساخته بودند بر مثال مردی که دو سرداشت و بهر سرتاجی گرانمایه

مرصع به یواقیب و هر دینیم راهفت سر ، براسبی تنومند نشسته و روی او چون روی مردم و دنبال او مانند ثعبانی و در دست راستش قصبی از زر و در گردن او قلاده‌ئی از جواهر و پرستاران این کده زرد پوش و زربفت لباس و زرین تاج و کمر مرصع به یاقوت و انگشترهای طلا . عود و امثال آن افروختندی و طعام های تندوتیز بیشتر خوردندی ، ملوک و سلاطین نژادان ، امرا و مردمان بزرگ و اصیل و رؤسا و خداوندان کشور و علوم درکوی او بودندی و تازه آمدگان این طایفه توسط سالاران این کده ^{۳۹} خسرو را دیدندی »

« سبزرنگ ^{۴۰} بود و پیکر قمر مردی بر گاو سفید نشسته ، و بر سر او افسری و بر روی آن افسر سه سر و دست بر نهجن در دست او ، و در گردنش طوق ، و بدست راست قصبی از یاقوت ، و بدست چپ

گنبد شش ماه عالم افروز

شاخی از ریحان و انگشتری نقره و پرستارانش سبز پوش و سفید پوش ، و صمغ عربی و امثال آن می افروختند ، و طعام های شور آوردندی ، و جوایس و رسولان و پیکان و صاحب خبران و مسافران و عوام الناس از آمدگان درکوی او بودند ، و بتوسط این کده سالاران پادشاه را دیدندی و در هر پیکرگاه چندین وزیر و سپهسالار بکار پادشاهی مشغول بودندی که آن کارها از متعلقات پیکر آن کده است .

در خوردستار هر کده تمام روز سفره گسترده بود ، اقسام اطعمه و اشربه آماده و هیچ کس را منع نکردندی ، هر که خواستی بخوردی و درکوی هر کده بیمارستانی تا بیمار از مردم متعلق هر اختر که بودی طبیب آن بیمارستانش علاج کردی و چنین برای مسافران جاها آماده بود ،

چون بشهر آمدی از متعلقان هر کده که بودی بدان گوی رفتی»
 این هیکل‌های^{۱۲} عظیم است و گرنه در هر خانه پیکرهای کواکب
 بود و تفصیل آن در اخترستان مذکور است. و در برابر هفت پیکر آتشکده
 بزرگ بود که ایشان را کیوان آذر، هرمز آذر، بهرام آذر، هور آذر،
 ناهید آذر و ماه آذر مینامیدند، و هر آذر کده منسوب یکی از کواکب
 سعد بود و در آنجا آنچه بایستی افروخت بیافروختندی»

تازهایی که ستاره پرستی در ایران رواج داشت کسی آتش را نمی-
 پرستید و آن را معبود خود قرار نمیداد ولی پس از آنکه آتش از مظاهر
 یزدان شناخته شد، برای تکریم و تقدیس آن آتشکده‌ها را کنار بتکده‌ها
 برپا داشتند اما نور و فروغ و تابش آن در برابر خدایان ارزشی نداشت
 و متولیان آتشکده‌ها جداگانه بودند.

شاهان ایران برای هزینه هر بتکده رقبات و وقوفات معین میکردند،
 و از جمله خدمتگزاران معابد ستاره شناسان بودند که مردم را از ساعات
 سعد و نحس آگاه میکردند و در نتیجه همان ستاره پرستی بود که علم نجوم
 در ادبیات زبان فارسی مقام ارجمندی یافت و هر یک از شهریاران يك یا
 چند منجم درباری نزد خود نگاه میداشتند، چنانکه منوچهر پس از
 گذراندن سالیان دراز و نزدیک شدن مرگ خود ستاره شناسان را فراخواند
 تا او را از طالعش آگاه سازند:

چو سال منوچهر شد بر دوشصت	ز گیتی همه بار رفتن به بست
ستاره شناسان بر او شدند	همی ز آسمان داستاها زدند

و همانطور که ما امروزه نامه‌های خود را با بسم الله یا نام‌های دیگر
 پروردگار آغاز میکنیم در آن عصر نیز بنام ستارگان تبرک می‌جستند.

چنانکه نوذر به سام پهلوان مینویسد :

بچه سگسار هازندران بود سام نخست از جهان آفرین بود نام
خداوند بهرام و ناهید و هور که هست آفریننده پیل و مور

پس از ظهورش زرتشت دوره بت پرستی در مظهر ستارگان پایان
معافت و آتش آتشکده‌ها روشن و عصر مذهب جدید ایرانیان آغاز گشت .

یکی از روزها که هوشنگ پادشاه داستانی

پیشداری با چند نفر از همراهانش به بلندی کوهی

رفته بود ازدهای وحشت انگیزی را از دور دید

که ازدهانش شعله‌های آتش بیرون می‌جست

چشمانش مانند دو کاسه خون می‌درخشید . هوشنگ هیچ سلاحی همراه

نداشت از این جهت دستور داد تا ازدها را سنگباران کردند ، ولی آن

سجانون مهیب از پای در نیامد و از خوردن سنگهای پی‌درپی جرقه‌های آتش

جستن کرد و او از هوش برفت :

نیایش همی کرد و خواند آفرین

همین آتش آنگاه قبله نهاد

پرستید باید اگر بخردی

همان شاه در کرد او با گروه

سده نام آن جشن فرخنده کرد

سجانون^{۲۲} دار پیش جهان آفرین

که او را فروغی چنین هدیه داد

بگفتا فروغی است این ایزدی

نخشب آمد بر افروخت آتش چوکوه

سگی جشن کرد آن شب و باده خورد

فردوسی

هوشنگ آن روشنائی را درخور پرستش و جرقه‌های آتش را

نور یزدانی دانست ، در آن شب به کوه رفت و آتش بر افروخت و با گروه

همراهان جشن و شادی برپا کرد و به باده نوشی پرداخت و آن روز را که برابر دهم بهمن ماه بود جشن سبزه نام گذاری کرد و روشن کردن باسنگ چخماق آن تاریخ معمول گردید .

پس از پادشاهی هوشنگ و زیمورث نوبت جمشید رسید و ضرورت داشتن کیشی ثابت از نظر عقلی بیشتر احساس میشد . جمشید نه تنها

خود را فرمانروای روی زمین میدید بلکه ادعای خدائی هم میکرد :

منم : گفت باقره ایزدی همم شهریاری وهم موبدی

گرایدون کندها نیدمن کردم این مراخواند باید جهان آفرین

در آن عصر نخستین آتشکده در شهر خوارزم

آتشکده‌ها برپا شد و گشتاسب بعدها آن را به داراب گرد

انتقال داد و از آتش آن بسیاری از آتشکده‌ها را

روشن ساختند .

پس از جمشید نوبت پادشاهی اژدی هاك خونخوار (ضحاک)

رسید و در زمان او آتش پرستی از ایران تا دژ هوخ کنگ (بیت المقدس)

انتشار یافت . پس از او فریدن نیز آتش پرستی را ترویج کرد و هنگام

تاجگذاری خود فرمان داد تا در تمام آتشکده‌ها عنبر و زعفران بسوزانند :

می روشن و چهره ماه نو جهان پر ز داد و سرماه نو

بفرمود تا آتش افروختند همه عنبر و زعفران سوختند

در شهر طوس نیز دو آتشکده مشهور دیگر بنام آذر خراد (خرد)

و آذر برزین مهر بود که اولی به پارسایان و موبدان و دومی به

پیشه‌وران و سوداگران اختصاص داشت . منوچهر نواده فریدون نیر به پیروی

از نیای خود آتش پرستی را رونقی بسرا داد :

براد فریدن فرخ رویم
نیامان کهن بود اگر مانویم

شب تازجوینده کین منم
همان آتش تیز برزین منم

منوچهر آتشکده باشکوهی بنام **ماهتاب** در شهر بلخ ساخت که در تاریخ بنام **نوبهار** شهرت یافت .

پس **اراز گیگوس** و **کیخسرو** نیز از پدران خود پیروی کردند و **کیخسرو** آتشکده‌ئی در اورمیه (رضائیه) بنام **آذر گشسب** برپاداشت و پرستاران آن را از میان سر بازان انتخاب کرد . گویند وقتی این پادشاه در اطراف کشور به سیر و گردش مشغول بود و همینکه به اقلیم **آذر آبادستان** رسید بزیارت آن معبد شتافت :

چنین تا در آذر آبادگان
بشد با بزرگان و آزادگان

همی خورد داده همی تاخت اسب
بیامد سوی خان آذر گشسب

جهان آفرین را ستایش گرفت
به آتشکده بر نیایش گرفت

میگویند پس از آنکه این شهریار به زرتشت ایمان آورد **امشاهنندان** (فرشتگان) از آتشکده قدیم آتش آوردند و او تادم مرگ از کیش خود دست نکشید و پیش از مرگ بجانشین خود سفارش داد :

دگر هر کجا رسم آتشکده است
که بی هیر بدجای ویران شده است

بباید همی آتش افروختن
بدان نام نیکو بیند و ختن

دومین آتشکده **کیخسرو** **آذر گوس** بود که در دربهن که قلعه تسخیر ناپذیری بود ساخته شد و پس از گشوده شدن آن بدست **کیخسرو** آتشکده‌ئی برسم یادگار در آنجا ساخت و آتشکده های چند نیز در کوههای اطراف آن برپا بود . و در پایان سلسله کیانیان و دوره حکومت ملوک الطوائفی بسیاری آتشکده های قدیمی و نوساز در سراسر کشور مورد احترام

وستایش قرار میگرفت .

مسعودی^{۳۳} مینویسد:

بيت فارم معظم عندنا ثر طبقات
الناس الفرس، يقال له آذرخش، و
آذراحد أسماء النار بالفارسية و
انخش طيب و كان الملك من ملوك
الفرس اذا ملك زاره عاصياً تعظيماً
وقندر له التلوروت جعل له التحف
والاموال

آتشکدهئی که مورد احترام سایر طبقات ایرانیان بود آذرخش نام داشت. در زبان فارسی به آتش آذرهم میگویند و خش یعنی پاک و پاکیزه. و هر وقت شاهی بر تخت می نشست پیاده بزیارت آن مکان میرفت و مردم ارمغانها و نذورات و احوال بسیار بدان آتشکده میبردند .

ایرانیان در اول یا آخر نام هر يك از آتشکده های کلمه آذر^{۳۴} می گذاشتند تا معنای آن بخوبی درك شود مانند: آذر نوش ، آذر آبان و کیوان آذر و غیره . آتش در زبان پهلوی چندین نام دارد ولی از نظر مذهبی به بیش از سه نام شهرت نیافته است : ۱ - گشسب ۲ - فرونگ (فروبه یا خراد) ۳ - مهر :

چو آذر گشسب و چو خراد و مهر
فروزان چو بهرام و ناهید و مهر
گشسب آتش سیال است که شعله از آن بر میخیزد و شراره آن کم نمیشود و چون صاعقه بر زمین فرود می آید ، و از نظر لغوی آتشکده آذر گشسب بد سپاهیان اختصاص داشت :

دومین آتشکده آذر فرونگ جهت پیشوایان مذهبی در خراسان

و سومین آذر بر زمین در نیشابور بود .

رفته رفته آتش پرستی آئین ایرانیان قدیم گشت و بوسایل گوناگون آتش را احترام میکردند مثلاً به آتش سوگند میخوردند و یا برای انبیا بی گناهی متهمان آنها را در میان آتش می انداختند. چنانکه^{۳۵} سودابه مادر خوانده کیکاووس را همینکه به بی عفتی بدنام گشت او را سواراسب کرده با تشریفات خاصی در شعله های سرکش آتش افکندند ولی بواسطه پاکدامنی خود هیچگونه آسیبی باو وارد نگردید.

مترجم^{۳۶} اوستا از یک کتاب تاریخ قدیمی نقل میکنند که پس از دوران ملوک الطوائفی هر یک از بزرگان برای خود آتشگاهی برپا می ساختند تا آنکه نویت شاهان ساسانی رسید و آنها از اردشیر تا نوشیروان هر کدام آتشکده ها ساختند که تا زمان فتوحات اسلام همچنان پایدار بودند. ابن حوقل جهانگرد معروف (۳۵۸ هـ) مینویسد: شماره آتشکده، به اندازه بی بود که جز امنای دولت کسی از آنها خبر نداشت.

بطور خلاصه ایرانیان که نخست آتش را مظهر یزدانی میدانستند با مرور زمان به پرشش آن پرداختند و از بعثت زرتشت تا ظهور اسلام دین رسمی آنان گردید.

اما راجع به بت پرستی ایرانیان مسعودی^{۳۷} مینویسد پس از آنکه بوذاسف (مهمانما بودا) در زمان طهمورث به ایران آمد بر اثر تبلیغات او بت پرستی در این کشور شیوع پیدا کرد، متأسفانه گفته مسعودی برخلاف حقیقت است زیرا بودا^{۳۸} در سال ۵۶۸ پیش از میلاد چشم بجهان گشود و در بیست و پنج سالگی به جهانگردی وسیر آفاق پرداخت و در هشتاد سالگی دیده از جهان فرو بست (۴۷۷ ق م). او در حقیقت معاصر کیخسرو فرزند سیاوش کیانی (۵۸۰ ق م) بود در حالی که بگفته مورخان ایرانی

ظهورت ۱۵۰۰ سال پیش از کیخسرو روزگار خود را بسر میبرده، و بر اثر تحقیقات تاریخی در هند اکنون مسلم گردیده که تعلیمات مذهبی بودا^{۳۹} در عصر راجه آشوک از هند به خاور زمین نفوذ یافت و راجه مزبور از سال ۲۷۳ تا ۲۳۱ ق. م سلطنت میکرد و از این جهت ذکر آنشکده نوبهار در تاریخ زندگانی بودا جز افسانه و یک افسانه و یک اشتباه تاریخی، چیز دیگری نیست.

عصری که شت زرتشت^{۴۰} را يك وجود خیالی و افسانه‌ای تصور میکردند اکنون خوشبختانه سپری شده و امروزه دانشمندان و محققان آسیا و اروپا زرتشت بن پورشسب را يك وجود تاریخی و پیامبر باستانی ایرانیان میدانند.

پیامبری شت و خشور
زرتشت - پایان ستاره
پرستی و آغاز دوره
جدید آتش پرستی

نام مادرش دغدویه (دغداؤ) و نام پدر مادرش فراهمیر بود.

یکی از اوصاف پیامبران عصرهای گذشته این بود که بایستی از تخمه و سلاله دودمان اصیل بوده و از آلودگی بهره لکه ننگینی پاک و برکنار باشند و از این جهت خداوند زرتشت^{۴۱} را از دودمان شاه فریدون برگزید.

زرتشت در زبان پهلوی بچند معنی آمده است، برخی آنرا عابد النار (آتش پرست)، برخی دیگر همدم آتش، عقل کل و ساریان میدانند در حالی که معنای حقیقی این کلمه یزدان پرست میباشد.

زرتشت در کدام شهر یا دهکده دنیا آمده هنوز مسلم نگردیده است ولی بطور یقین میدانیم که مادر او اهل ری و پدرش از مردم

آذربایجان بوده اند .

طبق آخرین تحقیقات وی در سال ۶۶۰ پیش از میلاد بدنیآ آمده و زندگانی او تا بیست سالگی بر ازرگذشها و داستانهای عجیب و غریب بود. او دوره جوانی خود را در پرهیزکاری و خداشناسی، نکوکاری و دلسوزی در حق دیگران بسربرد و نسبت بروستائیان بیش از اندازه مهربانی میکرد و درسی سالکی بهمراهی چند تن از یاران و خویشان خود بشهر بلخ پای تخت شاهان کیانی رهسپار گشت.

در آن تاریخ گشتاسب پادشاه بود و گذشته از آئینهای گوناگون ، خرافات و اوهام پرستی در میان مردم رواج داشت .

پس از ورود به بلخ ناهش بر سرزبانها افتاد و پیروان زیادی پیدا کرد و بالاخره توسط چند تن از بزرگان حضور شاه بازیافت . بنا بروایتی کاخ سلطنتی از هم شکافته شد و چنان بنظر رسید که زرتشت روی تخت باشکوهی نشسته است .

یکی از روزها که بدربار رفته بود پیشوایان دین با او گفتگوها کردند و بدستور شاه مناظره سه روز تمام ادامه یافت و اوستا سه پرسش راجع به آفرینش کائنات و حکمت الهی را بخوبی پاسخ داد و در نتیجه گشتاسب به پیامبری او ایمان آورد :

خجسته پیئی نام او زر دهشت که اهریمن بدگنش را به کشت
تاریخ نویسان عرب حالات دوران کودکی و جوانی این پیامبر را
به تفصیل نگاشته ولی هیچ کدام از آنها باندازه فردوسی حق او را ادا
نکرده اند :

بشاه جهان گفتم پیغمبرم ترا سوی یزدان همی رهبرم
 یکی مجمر آتش، یا وَرْد باز بگفتم از بهشت آوریدم فراز
 پیاموز آئین دین بهی که بی دین نه خوب است شاهنشهی
 چو بشنید از او شاه به دین به پذیرفت از او دین و آئین به
 ره بت پرستی پراکنده شد به یزدان پرستی پسر آکنده شد
 زرتشت به گشتاسب گفت: من پیامبرم و ترا سوی یزدان میخوانم و
 معجزه ام عودی است که از بهشت همراه خود آورده ام.

ای گشتاسب دین بهی را بپذیر زیرا شاه باید پابند آئین باشد...
 گشتاسب دعوت او را پذیرفت و سر انجام شهراسب و اسفندیار
 و لیعهد او، و بانوان دربار و حکیم جاماسب صدراعظم و سایر ارکان دولت
 همگی به زرتشت گرویدند^{۴۱}، و این پیش آمد درسی هین سال سلطنت
 گشتاسب روی داد

پس از آنکه این پادشاه کیش تازه را پذیرفت
 احکام مذهبی گشتاسب برای پیشرفت آن موبدان را بچهار گوشه
 کشور فرستاد

پس آزاد گشتاسب بر شد بگام فرستاد هر سرور پکشور سپاه
 پراکنده گرد جهان موبدان نهاد از برآندان گنبدان
 آذر مهرزین یا آتشکده^{۴۲} قدیم نیشابور که از سالیان دراز
 خاموش بود و دیگر همه و یا عود در آن روشن نمیشد از سر نو رونق یافت:
 نخست آذر مهر بر زمین نهاد بکشور نگر تا چه آئین نهاد
 که آن مهر بر زمین بی دود بود منور نه از هیزم و عود بود
 دستورهای گشتاسب همگی اجرا شد و روی آتشکده ها که تا آن

تاریخ قبه نداشت، گنبد و بارگاه برپاداشتند و هویدان بر آنها گماشتند .
نویسنده دیستان هداهدب در این باره مینویسد (ص ۲۴):

« بعد از این بفرمودشهنشاه هویدان درهرشهر برعایت آذرپرداختند
و گنبدفرازان ساختند ، هیر بهها گماشتند و اوقات عبادت تعیین فرمودند
آنها آتش فسرده را دوباره روشن ساختند و برای ترویج دین تازه سر بازان
را بهرسو فرستادند و بهدین رابزور شمشیر انتشار دادند . . . آنگاه
زرتشت پیاد بود آن حادثه تاریخی فرمان داد که در کنار دروازه آذر
مهر بر زمین درخت سروی در زمین نشانند و آن درخت برخلاف معمول
بسیار زود پرورش یافت و هزاران شاخه باطراف گسترده و چند صدسال عمر
کرد . بعدها زیر آن درخت کاخ زیبایی از زر ساختند و خاک آنرا از عنبر
وزمینش را بانقره فرش کردند ، و صورتهائی از جمشید و فریدون و سایر
بزرگان بر دیوارهای قصر کشیدند و بر سر در آن سنگ نبشتهئی که گشتاسب
آئین زرتشت را پذیرفته بودن نصب کردند :

کنون جمله این بند من بشنوید پیاده سوی سر و کشر روید
بگیرید یکسره زردهشت بسوی بت چین بر آرید پشت

رعایا همگی برای زیارت سرو کشمیر پیاده راهی شدند و از زیارت
بتخانه های چین خودداری کردند زیرا تا آن زمان بت پرستی کم و بیش
در ایران رواج داشت . و مقصود از بتخانه چین خائقاء بودا نبود زیرا
کیش بودا پس از پیروزی اسکندر در ایران شیوع یافت .

در همان اوقات یکی از درباریان به ارچاسب
جنگ ایران و توران شاه توران خبر داد که گشتاسب دین زرتشت
را قبول کرده ارچاسب از شنیدن این خبر سخت

بخشم آمد و مصلحت در آن دید که نامه‌ئی برایش بنویسد و در پایان آن تهدید کرد که اگر در مدت دو ماه از آئین جدید دست نکشد سپاهی انبوه از پای تخت توران به بلخ فرستاده میشود تا کاخ‌های سلطنتی را از گون وزن و فرزندان او را به کنیزی و غلامی اسیر کنند .. و راجع به زرتشت نوشت :

بجز زرق چیزی ندارد به هشت پس است این که گوید منم زردهشت
 نگوش همی زنده بردار کن مگویش از آن نیز با کس سخن
 این نامه را با بایک مخصوص به همراهی سیصد سوار روانه نمود ولی
 گشتاسب پس از مشورت با جاماسب پاسخ سخت تری برایش فرستاد .
 گذشته از تغییر مذهب که یکی از عوامل جنگ ایران و توران بود ،
 گشتاسب فرموده زرتشت از پرداخت باج و خراج سالانه سرپیچی کرد :
 شاه جهان گفت زرتشت پیر که در دین ما این نباشد هژیر
 که تو باز بدهی بسالار چین نه اندر خور آید به آئیر و دین
 همینکه فرستادگان پاسخ گشتاسب را به شاه توران دادند از
 خواندن آن بسیار دژم شد و به سپهسالار خود فرمان داد تا لشکر را
 بیاراست . شماره سربازان تورانی در حدود سیصد هزار مرد جنگی و سپاهیان
 ایران از شماره سربازان دشمن کمتر نبودند . باری جنگ خونینی
 در کنار رود جیحون میان دو طرف در گرفت ، برادر دلیر و جوان گشتاسب
 کشته شد و بسیاری از یلان و جنگ آوران ایران ب خاک و خون افتادند
 و چیزی نمانده بود که سپاه ایران یکباره تار و مار گردد ولی دست آخر
 بواسطه شرکت اسفندیار پیروزی نصیب ایرانیان گردید .

گروهی جنگ ایرانیان و تورانیان را در اثر ظهسور زرتشت میدانند در حالی که هنگام وقوع این جنگ ۲۹ سال از انتشار دین زرتشت میگذشت .

باری گشتاسپ پس از بازگشت از کار زار بار عام داد ، افسران و بزرگان و سران را پیاس انجام وظیفه و اوازش فراوان نمود و نیز دستور داد تا آتشکده بزرگ و باشکوهی برپا سازند :

خرامید بر گاه و باره به بست	بگناه شهنشاهی اندر نشست
بفرمود تا آذر افروختند	بر او عود هندی همی سوختند
زمینش بکردند از زر پاک	همه هیزمش عود و عنبرش خاک
همه کار او را به اندام کرد	پسش خان گشتاسپی نام کرد
بفرمود تا بر در گنبدش	نهادند جاماسب را موبدش

(فردوسی)

آن آتشکده را آذر نوش نام گذاردند ولی در میان مردم بنام خان گشتاسپی شهرت یافت ، سپس جاماسب حکیم را به موبدی آن برگماشتند. مقام موبد در میان ایرانیان بسیار در خور احترام بود و همواره این دسته را از میان بزرگان و طبقات بالای جامعه انتخاب میکردند ، زیرا موبدان گذشته از انجام شعائر دینی به اختلافات میان مردم و شکایات آنها نیز رسیدگی میکردند. نویسنده آئین هوشنگ (ص ۱۹) اینطور مینویسد :

« موبد موبدان یا همی بلدان یعنی مجتهدین و حکماء و علماء و آگاهان دین و دولت و اینان در هر زمان ، در هر شهر و دیار چندکس

بودند که موافق فرمان یزدان و کتاب فرمان فرهنگ در هر بلاد حکومت
و اجتهاد میکردند و حکام اکثر ولایات از این گروه بودند ، و اینان باید
از نژاد دستوران باشند ،

بهر حال گشتاسب پس از فراغت از کار آتشکده آذر نوش برای اشاعت
به دین احکام و مقررات سختی صادر کرد ، و وعهد خود را بهمراهی ده هزار
مرد جنگی از بلخ باطراف فرستاد تا مذهب جدید را ترویج کنند و بتکدهها
را ویران سازند :

همه کشوران را بدین اندر آر	بدو گفت پایت بزین اندر آر
پس آتشکده کن به آئین وهش	از آن شهرها بت پرستان بکش
بگرد همه کشوران با سپاه	بشد نیغ زن گرد کش پور شاه
ز دریا و تاریکی اندر گذشت	بروم و بهندستان بر بگشت
همه نامه کردند زی پیلتن	شه روم و هندوستان و یمن
(فردوسی)	

اسفندیار بدستور پدر رواند صحنه نبردش و زبان حالش این بود :

به گیتی صد آتشکده نوکنم ...



در هندوستان بتکدهها را ویران و در هر آباد آتشکدهئی برپا ساخت :

بتان از سرگناه می سوختند بجای بت آتش بر افروختند

و از آن تاریخ تا وقتی که ایرانیان به هند مهاجرت کردند بسیاری

از آن آتشکدهها پایدار بود . گشتاسب بفرزند خود وعده داده بود که در

بازگشت از جنگ از تاج و تخت کناره گیری کند و او را پادشاه گردانند ولی بگفته خود وفا نکرد و اسفندیار را در جای دوردستی بزندان انداخت ، و خود جهان پهلوان (یکی از لقب های پادشاه) بدسیستان رفت . جاسوسان فرصت را غنیمت شمرده به ارجاسب خبر دادند که در بلخ بجز آتش پرستان حتی يك سرباز با سلاح دیده نمیشود :

مگر هفتصد مرد آتش پرست همه پیش آذر بر آورده دست
جز اینها به بلخ اندرون نیست کس از آهن گدازان همین است و بس

ارجاسب چون میدان را خالی دید به بلخ لشکر کشید - لهراسب شهر بار ساخورده که در فویهار گوشه نشین بود فوری لباس سربازی پوشید و بجنگ دشمنان شتافت ولی درگیر و دار جنگ گشته شد و تمام آتشکده های بلخ خراب و با خاک یکسان گشت و ارجاسب هنوز در بلخ بود که این ترکانازی در سیستان بگوش گشتاسب رسید :

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بگشتند و شد روزها تار و فلخ
از آنجا به نوش آذراندر شدند ردو هیربد را همه سر زدند
زخونشان فروزنده آتش بمرد چنین بدگمش خوار نتوان شمرد
ببردند پس دختر اکت^{۴۲} اسیر چنان کار دشوار آسان مگیر

همینکه گشتاسب به بلخ باز گشت اسفندیار را آزاد کرده بدر و بسر با ارجاسب به نبرد پرداختند و سرانجام تورانیان شکست خورده ارجاسب از میدان جنگ فرار کرد (۴۴۵ پیش از میلاد) .

نویسنده دبستان مذاهب در این باره مینویسد :

در کتب زرتشتیان و قدمای اهل ایران آمده در اوانی که ارجاسب

بار دوم به بلخ لشکر کشید، شاه در سیستان میهمان زال پهلوان بود و اسفند یار در دژ گنبدان در بند بود. لهر اسپ با همه ریاضیات که می کشید با فریزدان در نبرد جامه گذاشت، سپس آن شهر را ترک بگرفتند. تور بر اتور نام ترک به معبد زرتشت پیغمبر داخل شده بشمشیری او را شهید کرد، زرتشت پیغمبر شمار افراز یعنی سبحة (تسبیح) که آنرا یاد افرازیز گفتند در دست داشت بجانب او افکند، از آن فروغی درخشیده بر آمد و آن آتش در تور بر اتور افتاد و او را سوخت.

باری لهر اسپ در جنگ و زرتشت در آتشکده نوش آذر کشته شدند:

وز آن پس به بلخ اندر آمد سپاه	جهان شد ز تساراج و کشتن تپاه
نهادند سر سوی آتشکده	بدان کاخ و ایوان زر آزده
همه ژند و استا بر افروختند	همی کاخ و ایوان، همی سوختند
و را هیربد بود، هشتاد مرد	زبان شان زیزدان پراز یاد کرد
همه موبدان را بکشتند شان	ره کبرگی بر نوشتند شان
ز خون شان بگرد آتش زردهشت	ندانم چرا هیربد را بکشت ؟

(فردوسی)

ترکان آتشکده نوش آذر را با خاک یکسان کردند و از خون هیربدان آتش آتشکده را خاموش ساختند و گذشته از این ویرانیها و آتش سوزیها، نسخه های کامل اوستا و ژند را که در آن مکان مقدس بود سوزاندند و شت زرتشت در سن ۷۷ سالگی و در چهل و هفتمین سال بعثت خود در سال ۵۸۳ پیش از میلاد (مطابق روز خور ماه اردیبهشت) بشهادت رسید.

تجدید آتشکده

نوبهار

پس از کشته شدن لهراسب درهای آتشکده
نوبهار که بروی عموم بسته شده بود از سر نو بازگشت.

هر چند او آفتاب پرست بود ولی تمایل زیاد بدکیش زرتشت داشت .

اوستا و تعلیمات

عالیه زرتشت

کتاب مذهبی یا صحیفه آسمانی پیامبر باستانی
ایرانیان اوستا بود . خود او تفسیری در زبان

پهلوی قدیم بنام ژند بر آن نوشت و چون مردم بمعنای آن درست پی نمیبردند
شرح دیگری بنام پانژند یا تفسیر تفسیر بر آن نوشته شد. این کتاب گذشته از
احکام و دستوره های مذهبی تاریخ گذشتگان و بسیاری از رشته های گوناگون علوم
و اصول اخلاقی را در برداشت . او به پیروان خود میفرمود : **آهورامزدا**
آفریدگار یکتا و بی همتا است که جهان و آسمان و آنچه هست آفریده
اوست ، او داناست و باید فقط او را پرستید و از ستایش دیگر خدایان که
همه آفریده او هستند پرهیزید و باین جنگ و ستیزها پایان بخشید و علیه
درغگویان و فریب دهندگان صفا آرائی کنید :

بگفتار و خوششور خود راهجوی ^{پیامبر}
دل از تیرگها بدین آب شوی

هنکام سپاس و نیایش بندرگاه خداوند بنور و روشنائی توجه کنید

زیرا نور و حرارت مایه زندگی و سبب رشد و پرورش موجودات است . . .
یک اصل دیگر از تعلیمات زرتشت که هنوز هم پایه و شالوده اخلاق
جامعه بشر میباشد همانا شعار سه گانه او : **بندار نیک** - **گفتار نیک** و **کردار**
نیک است . بطور خلاصه آئین زرتشت را مجموعه کاملی از تعلیمات نیک
و صفات پسندیده سایر مذاهب تشکیل میدهد . در حمله اسکندر مقدونی
به ایران نسخه های زیادی از **اوستا** بر باد رفت و امروزه جز چند بخش
شامل اوراد و اذکار ، احکام ، اصول تزکیه نفس ، اهرمز و اهریمن و

فرشتگان و آداب روزهای و ماه‌ها ، چیز دیگری نمانده است . ماه نرد
 زرتشتیان سی روز است و هر روز فرشته یا موکل مخصوص بخود دارد که
 احکام را نسبت به آفریدگان اجرا میکنند و برای خوشنودی فرشتگان
 دعاها و مراسم مخصوصی مقرر است . اینستا بارها بزبان فرانسه ، انگلیسی
 و آلمانی ترجمه شده و با متن آن بچاپ رسیده است .

، اثر فیلسوف معروف آلمانی نیچه زرتشت چنین گفت یکی از
 شاهکارهای ادبی و فلسفی غرب در دنیای امروز شناخته شده است .

۲ - تاریخ نوبهار بلخ

اکنون به تاریخ آتشکده نوبهار و گفته‌های مورخان ایران و عرب
برمیگردیم ابن الفقیه همدانی (وفات ۲۹۰ هـ) در کتاب البلدان
خود مینویسد :

نوبهار از بناهای برهکیان بت
پرست بود که پس از اطلاع از شهر
مک و خانه کعبه و دین قریش و عرب
این کدو را در بلخ ساختند و ایرانیان
(مجوسی) بزیارت آنجا میرفتند و
تحفه‌ها و هدیه‌ها تقدیم میکردند و
بت‌ها را با پارچه‌های ابریشمین
آرایش میدادند .

و بر روی گنبد آن که صد ذراع
در صد ذراع بود و اشبهت نام داشت
پرچم‌ها بلند میکردند ، و دور

النوبهار هو من بناء الجرامکه
وکان دینهم عبادة الاوثان فوصفنا
لهم مکة و حال التعبه بها و ما
کانت قریش و العرب قدین به
فاسخذوا علیه بیتا یقال له
«نوبهار» جبلج . فكانت العجم
تُعظم ذلك البیت و تخرج و تهللی
الیه و تلبس الحریر و ت نصب الاعلام
على القبة و اسمها عندهم اشبت -
و كانت القبة ماء ذراع فی مثلها
بار و قبة مستديرة حولها و کان

تا دور آن را شهبستانهای دایره مانند فرا گرفته بود. در چهار طرف ساختمان ۳۶۰ اطاق برای اقامت موبدان و پرستاران ساخته بودند و هر کدام از آنها يك روز از سال را بخدمت معبد میپرداختند. موند اعظم را برمکا « دروازه با فرماندار مکه » میگفتند و پادشاهان چین از پیروان این مذهب بودند و هنگام زیارت در برابر بت بزرگ بخاک افتاد سجده میکردند.

حول البيت ثلاث مائة وستون مقصورة يسكنها خدامه وقوامه علي كل خادم خدمة يوم فلا يعود الي خدمته ائى الحول فسموا سادسها الاكبر برمكا اي اذنه باب مکه و والى مکه قصار كل من ولى منهم ذلك يسمى جر مكا و كانت ملوك الصين قدين يذلك الدين فتحاضوا اذا حجوا سجدوا للصنم الاكبر »

مسعودی در کتاب مشهور خود **فروج الذهب** (مرغزار طلا) راجع بد بتکدهها و آتشکده های ایران (بیوت النیران) مینویسد :

« والبيت الرابع هو النوبهار الذي بناه منوشهر جمدینته بلخ من خراسان علی اسم القصر وكان كل بسدائته يدعى البرموك، هسمه عامه لكل سدائته و من اجل ذلك سميت البرامکه »

چهارمین بتکده نوبهار بود که منوچهر پادشاه ایران بنام ماهتاب در شهر بلخ در اقلیم خراسان برپا داشت و هر کس متولی آن میشد او را برموک میگفتند و این عنوان هر يك از متولیان نوبهار بود و از اینرو بنام برامکه شهرت یافتند.

منوچهر آشکده دیگری نیز بنام مهین آذر^{۴۴} برپا ساخت

این جهانگرد^{۴۵} (وفات ۶۲۶ هـ) در کتاب معجم
یاقوت حموی البلدان مینویسد :

نوبهار در بلخ نیز از بنا های
برمکیان بود که در چهار طرف
آن بتها برپا داشته و با پارچه های
دیبا و ابریشم آنها را زینت میدادند و
و گوهرهای گرانبها به بت‌های او می‌بختند.
عادت برمکیان این بود هر وقت
دروازه تازه یا ایوانی باشکوه و یا
محرابی زیبا می‌ساختند آنرا با
دسته‌های گل تازه ریحان آرایش
میدادند . و موبد بزرگ را برمک
و از نظر تشبیه آن بتکده به خانه
کعبه موبد را فرزندمکه می‌گفتند»

« دَوْبَعَارٌ اَيْضًا بِبَلْخِ بِنَاءِ
لِبْرَامِكَةَ ، فَصَبَّوْا حَوْلَهُ الْاَصْنَامَ
وَزَيَّنُوْهُ بِالذِّبَاجِ وَالْحَرِيرِ وَ
عَلَّقُوْا عَلَيْهِ الْجَوَاهِرَ النَّفِيْهَةَ
كَانَتْ سُنْبُحِيَّتُهُمْ اِذَا بَنَوْا بِنَاءً حَسَنًا
اَوْ عَقَدُوْا اِبَادًا جَدِيْدًا اَوْ طَافَا
شَرِيْفًا كَلَبُوْهُ بِالرِّيحَانِ وَدَسَّوْهُ
ذَلِكُ الْعَجَاجِ رِيْحَانٍ يُّعْلَقُ فِي ذَلِكِ
الْوَقْتِ . وَ كَانُوْا يَسْمُوْنَ الْاَبْدَانَ
الْاَكْبَرَ بِرِمَكٍ لِتَشْبِيْهِمُ الْبَيْتِ بِمَكَّةَ
يَسْمُوْنَ سَادَةَ اَبْنِ مَكَّةَ »

زکریا بن محمد
نقروینی
این نویسنده (وفات ۶۸۲ هـ) در کتاب جغرافیای
خود آثار البلاد مینویسد :

بلخ از مهم‌ترین شهرهای خراسان
است و منوچهر پسر ایرج آن را

بلخ مدینه عظیمه من امهات بلاد
خراسان بناها منو شهر جن ایرج .

کان جہا النوبہار و هو اعظم بیستمین
 بیوت الاصنام

بنیاد نهاد و نوبهار از پررگترین
 بتکده‌ها در این شهر بود

شہاب الدین العمری وی کہ در سال ۷۴۸ ھ کتاب مسالک الابصار
 فی ممالک الامصار یا قاموس العلوم والفنون

را تالیف کرده اینطور می نویسد :

سابعہا بنت النوبہار بنتہ

۴۶

منوشہر الہیر بدی (عابد النار)
 جمدینہ بدیع و آن یاقیہ من الصابغہ

من یتقرب بالقمر و کان یسمی

المتولی لیس ائتہ جر مک و کانت

ملوک ائرس تعظمہ و تعظم متولیه

و آلتہ لایتہ الی ابی خالد العرمکی

و لہذا قیل البرا معہ . و کان قد

کتب علی باب النوبہر بانقار سنہ

قال لہر اسف الملک ابو اب الملوک

تحتاج الی ثلاث خصال : عقل و صبر

و مال

ہفتمین بتکده ایرانیان نوبهار بود

کہ منوچہر ہیر بدی (آتش پرست)

ان را در شهر بلخ ساخت ، و ستارہ

پرستان برای پرستش ماء بدانجا

میرفتند و متولی آن را برمک

میگفتند . شاہان ایران نوبہار و

متولی آنرا بسیار احترام میکردند

و دست آخر تولیت آن بہ ابو خالد

برمکی رسید ، از این جهت خاندان

او را براسکہ نامیدند . بالای در

آن بتکده بفارسی نوشته شدہ بود :

لہر اسپ شاہ گفته کہ در بار شاہان بہ سد

خصلت : خردمندی ، شکیبائی و

دارائی نیازمند میباشد .

پس از سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی
 مهم ترین مدرک تاریخی اشعاری است که فردوسی
 در شاهنامه و دقیقی در گشتاسب نامه ^{۴۷} نامه خود

دقیقی و فردوسی

خود ذکر کرده اند :

فرود آمد از تخت و بر بست رخت
 که یزدان پرستان بد آن روزگار
 که مرمکه را تا زبان این زمان
 فرود آمد آن جاو هیکل به بست
 نهشت اندر آن خانه بیگانه را
 خدا را بدینگونه باید سپاس
 سوی داور دادگر کسرد روی
 بدینسان پرستید باید خدای
 چنان چونکه بد راه چمشید را

چو گشتاسب را داد لهر اسپ تخت
 بد بلخی گزین شد در آن نوبهار
 مر آن خانه را داشتندی چنان
 بدان خانه شد شاه یزدان پرست
 به بست آن در بافرین خانه را
 بپوشید جامه پرستش پلاس
 بیفکند باره فروهشت موی
 همی بود سی سال پیشش بیای
 نیایش همی کرد خورشید را

و بدانسان که امروزه مسلمانان به خانه کعبه احترام میگذارند ایرانیان
 نیز در دوره های باستان حرمت نوبهار را رعایت میکردند.

بدون شك نوبهار زمانی دراز بتکده و محل
 پرستش ماه آذر بود و در آن پیکره فلزی ماه
 نصب میشد و ستاره پرستان برای زیارت آن از

آیا نوبهار بتکده
 یا آتشکده بود ؟

راههای دور میآمدند و بگفته نویسنده دبستان مذاهب چون در نزدیکی
 آن معبد آتشکده ای وجود داشت از اینرو نوبهار بنام آتشکده نیز خوانده
 شده است. پرستش پیکره ماه از عهد هخامنشی تا کیخسرو بفاصله ۴۳۶

سال همچنان ادامه داشت ، و چنانکه در پیش اشاره کردیم چون لهر اسپ آفتاب می پرستید نوبهار برای مدت سی سال محل آفتاب پرستی گردید و در نتیجه تحول بزرگی در آئین ایرانیان بوجود آورد .

پس از کشته شدن لهر اسپ در جنگ با ارجاسب تورانی ، بدستور گشتاسب نوبهار بصورت آشکده در آمد و این در حقیقت سومین تحول مذهبی ایرانیان بشمار میرود . نوبهار از سال ۵۸۳ پیش از میلاد تا فتح خراسان (۳۳۰ هـ) آشکده بود و بموجب این مدارک تاریخی هیچ کس نمیتواند منکر آن گردد و چقدر جای تأسف است که نوشته های مورخین ایرانی راجع بآن نابود گردیده و از میان رفته است . . . از میان نویسندگان قرن اخیر مؤلف دستان مذاهب ضمن حالات شهر بلخ بدبستان ماه اشاره کرده اینطور می نویسد :

«در بلخ هیکلستان و آذر کده ها بوده اند ، بیکر ماه بغایت نیکو بود ، بنا بر این خاند را مه گاه یا مه گاه گفتندی . . . رفته رفته تازیان مکد اش گفتند »

مقصود از بیکر ماه همان نوبهار بود ، زیرا بیش از یک بتکده ماه در آن شهر وجود نداشت که نام بسیار قدیمی آن در فارسی مه گاه یا مه گاه بوده است .

۳. تحقیقات تاریخی

برمک و نوبهار بگفته برخی از مورخان اسلامی پس از آنکه برمکیان از حالات قبیله قریش، شهرمکه و خانه کعبه آگاهی یافتند برای هم چشمی با اعراب بتکده نوبهار را ساختند و متولی آن را برمک نامیدند! درحالی که این استدلال بسیار نادرست و گمراه کننده و مفهوم برمک با مکه اختلاف زیاد دارد و زبان عربی نیز آن را تأیید نمیکند. ایرانیان باستان که تازیان را ناچیز شمرده و خانه کعبه را احترام نمیکردند، چگونه ممکن بود از اعراب پیروی کنند؟ بلکه برعکس عقیده آنها این بود که خانه کعبه همان بتکده کیموان آذر است و روی همین تعصب نژادی فردوسی از زبان یزدگرد سوم میگوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجائی رسیده است کار
که تاج کیان را کنند آرزو نفو بر توای چرخ گردون نفو!!

در این صورت، اینکه میگویند برمکیان (که صد درصد مجوسی و اهل خراسان بوده اند) نوبهار را در برابر خانه کعبه ساخته اند اشتباه محض و قیاس مع الفارق است. نویسندگان کتابهای تاریخ و جغرافیای ایران همگی همداستان اند که متولی نوبهار را برمک مینامیدند و در برخی از کتابها نوشته اند که برمک از ماده مکیدن گرفته شده است.

چون تاریخ نوبهار را عرب از ایرانیان اقتباس کرده همکن است و اژه‌های فارسی تغییر شکل داده ، مثلاً لفظ زرتشت بصورت اشبست درآمده باشد ، زیرا گنبد روی آتشکده‌ها را گنبد آذر می‌گفتند :

سوی گنبد آذر آرید روی بفرمان پیغمبر راست گوی

و چون زرتشت هندی مقیم نوبهار بود گنبد آن به قبه زرتشت شهرت یافت و رفته رفته اشبست گردید . يك قیاس دیگر اینکه لفظ شت پس از تحریف اشبست گردیده است ، زیرا در کتاب دبستان مذاهب از نظر احترام و بزرگداشت کلمه شت پیش از نام بتکده‌ها ذکر شده مانند پیکر شت گیوان ، همکل آفتاب ، همچنین گنبد شت نوبهار و عربی آن قبه‌الشت اشبست گردیده . قیاس دیگر اینکه چون اطراف آن بتکده را چشم اندازهای زیبا و دلربا فرا گرفته بود از اینرو بدان نام شهرت یافت .

گاهی خاورشناسان اروپا يك حقیقت تاریخی

را انکار کرده و می‌کوشند تا نظرهای شخصی خود

آیا نوبهار نووهار
بوده

را بر دیگران تحمیل و بگفته‌های شرقیان

توجهی ننمایند . مثلاً زاخاؤ خاورشناس نامی آلمان بتکده باستانی و

آتشکده نوبهار را همان خانقاه بودا میدانند و می‌خواهد ثابت کند که

نوبهار از کلمه نووهار گرفته شده است . بطوریکه خوانندگان میدانند

در زبان سانسکریت وهارا یا وهار بمعنای خانقاه آمده و خانقاه‌هایی

که در دوران زندگانی بودا ساخته شده بود تمامی آنها را وهار مینامیدند

و خانقاه‌های زمان سلطنت راجه اشوکا را نووهار نام گذاری کردند

و چون لفظ نو در زبانهای سانسکریت و فارسی و پالی بمعنای تازه و جدید بکار رفته در نتیجه نوبهار از همان فوههار بودا گرفته شده است در حالی که بسیاری از علمای اسلام از صومعه‌ها و خانقاه‌های بودا اطلاع کامل داشتند و خوارزمی در تفسیر این دو کلمه اینطور مینویسد :

<p>وهار بزرگترین بتکده هندوستان است که مردم بزیارت آن میروند و هر بتی را بدا میگویند .</p>	<p>وهار بیت اصنام الیهند و هو بدا صنم الاکبر الیهی و ججون الیه و یسمی کل صنم بدا</p>
--	--

مندر ، خانقاه و استوپه سه لفظ جداگانه هستند و بتکده‌های بودائی را استوپه مینامیدند و آن معبد دارای گنبد بزرگی بود که خاکستر جوکیان و درویشان را در زیر آن بخاک می‌سپردند و چهار طرف آن دیواری کشیده شده و روی دیوار آثاری از تمدن بودائی و تصاویر و نقش و نگارهایی ترسیم گردیده بود .

خانقاه ساختمانی شبیه بمدرسدهای قدیمی بود که مرتاضان بودائی در آنجا اقامت میکردند و بیشتر اوقات خود را به آموختن درسهای مذهبی بسر میبردند و در آن مکان همیشه مجسمه بزرگ یا کوچکی از بودا نصب میشد .

در سراسر هندوستان تا ظهور اسلام هزارها دههار برپا بود که جهانگردان و مورخان به تفصیل در آثار خود از آنها ذکر نموده‌اند .

ولی بتکده نوبهار را هنوز چیز پادشاه ایران پیش از تولد بودا یعنی در سال ۹۷۰ پیش از میلاد برپا داشت و نخست در آنجا ماه را می‌پرستیدند و نام عامیانه آن مه‌ماه بود و در اثر این بررسی می‌بینیم که نظریه زاخاؤ آلعانی ناچه اندازه برخلاف حقیقت است . از این گذشته زبان پهلوی برای

واژه‌ها و اصطلاحات مذهبی هرگز نیازی به استعاره از زبان هندی نداشته
 تامثلاً نوبهار را از کلمه **نوهار** بگیرد، از آن جمله پیغمبر (وخشور)
 فرشته (امشاسپند) جنیو (کستی یازنار) معجزه (فرجود) جنت (لیمسار و
 مینوسار) پل صراط (جنیود) بتکده (پیکرستان) و بسیاری دیگر از
 اینگونه کلمات در پهلوی موجود است.

در عصر خلافت^{۵۰} **هارون الرشید** که فضل برمکی حاکم خراسان
 شد (۱۷۹هـ) برای سرکشی به بلخ رفت و در آنجا دستور داد تا نوبهار را
 ویران سازند ولی شالوده آن بقدری استوار بود که به آسانی خراب نمیشد
 و فقط قسمتی از آن از هم فروریخت، آنگاه مسجدی در جای آن برپا کردند
 و چون آن آتشکده بهترین یادگار نیاکان فضل بود شعر ادرمذح اوقصیده‌ها
 سرودند و این عمل بی باکانه او را بسیار ستودند.

برخی از خوانندگان از لفظ **برهک** که جمع آن
برهک و برهکیان **برامک** و **برامک** است شاید تصور کنند که این
 واژه عربی است در حالی که طبق اصول زبان
 شناسی (فیلولوژی) این لفظ فقط از فارسی زبان عربی راه یافته است. شما
 صدها کلمات مانند دهقان، مرزبان، هیربد، زندیک و برهمن و غیره
 را می بینید که از زبانهای فارسی^{۵۲} و هندی به عربی وارد شده و عرب آنها
 را طبق دستور زبان خود به دهاقین، مرزابه، هرایده، زنداقه و براهمه
 جمع بسته است، همینطور کلماتی مانند پیاده، کنده، مخ پس از ورود بزبان
 عربی بصورت **ییداق**، **خنداق** و **مجوس** در آمده و کلمه **مکانیکس** یونانی
 (جرثقیل) بصورت **منجنیق** تغییر شکل داده‌اند.

نویسنده فرهنگ مشهور فارسی **برهان قاطع** راجع باین
 کلمه مینویسد: **برهک** نام جای و ولایتی است و لقب **جعفر پدر خالد** که

در اوایل حال عجوسی بود و متولی سدانیه شد که از موقوفات نو بهار که آن
 بتخانه و آشکده بلخ است و هر کس متولی آنجا شدی برمک گفتندی ،
 در صورتیکه برمک نام جا و شهرستانی نیست و هر چند موید نو بهار را
 برمک می گفتند ولی موقوفات آشکده نو بهار را سدانیه نگفته اند. گذشته از
 فرهنگ نویسان ، مورخان و جغرافی دانان ایران و عرب نیز برمک را
 بهمین معنی استعمال کرده اند ، ولی در کتابهای تاریخ ایران بمعنای دلچسب
 دیگری هم بکار رفته و از اینرو دنباله گفتار برهان قاطع را در این باره
 ادامه میدهم:

« چون جمال حائش (جعفر پدر خالد برمکی) بزور اسلام آراسته
 گردید باعیال و اطفال بجانب دمشق که دارالملک حکام بنی امیه بود توجه
 نمود. بعد از چند روز به بارگاه سلیمان بن عبدالملک آمد. چون چشم
 سلیمان بر جعفر افتاد رنگش متغیر شد، اشاره فرمود تا او را از مجلس بیرون
 بردند، خواص و ندمای مجلس از صدور این حکم تعجب نموده سبب آن
 پرسیدند، سلیمان گفت این شخص زهر همراه دارد، گفتند چون معلوم خداوند
 شد؟ گفت دو بهره بر بازوی من بسته است که هر گاه زهر یا طعام یا شراب
 زهر دار به مجلس در آورند، آنها بحسب خاصیت حرکتی عنیف میکنند ،
 حضار کیفیت حال از جعفر پرسیدند، جواب داد: بلی! قدری زهر در زیر
 نگین انگشتری دارم بجهت آنکه در هنگام شدت ألم برمکم و از مذات
 بر هم ولهذا او برمک و اولاد او به برمکی ملقب و مشهور شدند» چنانکه
 برخی از شعرا مک و برمک را در شعر هم بکار برده اند ، حکیم سوزنی
 گوید :

یا بند ز تو جواب نعم سائل نعم از پیر سالخورده تا طفل شیر مک (مکنده)

شاعری دیگر از تباهی خاندان برمکی درس عبرت گرفته و به
 ارباب بی مروت دنیا اینطور نصیحت میکند :

ای طفل دهر گر تو زبستان حرص و آرز

روزی دو شیر دولت و اقبال برمکی

(فعل)

در مهد عمر غره مشو از کمال خویش

یاد آورد از زمان بزرگان برمکی

(اسم)

واز شعرای اخیر هند است الله شالب گوید:

برمکیدند همه برمکیان زهر زرشک

چون نسا خوان سخایش بر آنان رفتند
 ماده اشتقاق برمک

چنانکه از کتاب دبستان مذاهب روایت کردیم

بتکده ساخت منوچهر ۳۳۴هـ یا ۳۳۵هـ نام داشت و پس از زعمانی دراز بنام

نوبهار شهرت یافت و پس از فتح بلخ ، مسلمانان نیز آن پرستشگاه را

نوبهار میخواندند . لفظ ۳۳۴هـ چنانکه میدانیم فارسی خالص و مرادف

با هیکل قمر ، بیت مقدس و پیکرستان ماه استعمال میشد زیرا در آن

بتکده بتی بصورت ماه نصب گردیده بود . پس از کشته شدن لهراسب و

پس از آنکه گشتاسب وزیر دانشمند خود جاها سب را به تولیت آن گعاشت

آنش پرستی جای آفتاب پرستی را گرفت و رفته رفته با اضافه حرف بر

بصورت برمه ۳۳۴هـ یا برمهگک درآمد و در نتیجه عرب آن را برمک خواند .